

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: چهاردهم - ز ۱۳۹۱
از صفحه ۲۷ تا ۴۶

بررسی زمینه‌های دل‌تنگی در شعر قیصر امین‌پور*

مهدی شریفیان^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بوعلی سینا - همدان

چکیده:

«نوستالژی» یک اصطلاح روان‌شناسی است که وارد ادبیات شده است و در فارسی به حسرت سروده یا دل‌تنگی ترجمه شده است. نوستالژی رفتاری است ناخودآگاه، که در شاعر یا نویسنده بروز کرده و متجلی می‌شود. ناخودآگاه جمعی (collective unconscious) در روان‌شناسی یونگ عبارت است از: تجربه‌های اجداد ما در طی میلیون‌ها سال که بسیاری از آنها ناگفته مانده است. و یا انعکاس رویدادهای جهان ما قبل تاریخ که گذشت هر قرن تنها مقدار بسیار کمی به آن می‌افزاید. این مقاله، پژوهشی است درباره «زمینه‌های دل‌تنگی در شعر قیصر امین‌پور» که به عنوان یکی از رفتارهای ناخودآگاه فرد، در شعر «قیصر امین‌پور» بررسی شده است. در بخش خاطره فردی به غم غربت و دوری از وطن به عنوان حسرت برگزیده و در بخش نوستالژی اجتماعی، تحت عنوان شاعران و خاطره جمعی به دل‌تنگی شاعر برای آرمان شهر اسلامی با ذکر شواهدی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی، غم غربت، شعر معاصر فارسی، قیصر امین‌پور.

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۷

^۱ - پست الکترونیکی: Dr_sharifian@yahoo.com

مقدمه:

نوستالژی یک اصطلاح روان‌شناسی است که وارد ادبیات شده است و به طور کلی رفتاری است ناخودآگاه، که در شاعر یا نویسنده بروز کرده و متجلی می‌شود. ناخودآگاه جمعی (Collective unconscious) در روان‌شناسی یونگ عبارت است از: "تجربه‌های اجداد ما در طی میلیون‌ها سال که بسیاری از آنها ناگفته باقی مانده است و یا انعکاس رویدادهای جهان ماقبل تاریخ که گذشت هر قرن تنها مقدار بسیار کمی به آن می‌افزاید." (راس، ۱۳۷۵: ۹۸) ناخودآگاه جمعی بین تمام انسان‌ها مشترک است و صورت‌های ازلی را در خود ذخیره می‌کند، بنابراین از عوامل ایجاد نوستالژی در فرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می‌شود. (این عامل خود یکی از عوامل احساس غربت است).
- حبس و تبعید؛ از مهم‌ترین شکل نوستالژی است که شاعر و نویسنده به خاطر افکار و اندیشه‌های شخصی و اجتماعی تن به زندان و یا تبعید از وطن می‌دهد.
- حسرت برگزیده که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می‌گردد. این مسأله ناشی از آن است که شاعر در دوره پیشین در شادکامی می‌زیسته است.
- مهاجرت؛ مهاجرت نیز عامل اصلی ادبیات نوستالژیک است. به ویژه نسل‌های بعدی که عموماً در غربت به دنیا می‌آیند، همواره یاد وطن را از خانواده به ارث می‌برند.
- یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی و...
- غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ
- و سایر مواردی که جنبه روحی و روانی دارد.

نوستالژی به دو نوع فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود. نوستالژی فردی که به لحاظ زمانی به نوستالژی فردی آنی و نوستالژی فردی مستمر تقسیم می‌شود. در نوستالژی فردی آنی، نویسنده یا شاعر لحظه یا لحظاتی از گذشته را در اثر خود منعکس می‌کند.

اما در نوستالژی فردی مستمر، شاعر یا نویسنده، در سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته خود می‌پردازد.

در این مقاله به بررسی لحظات آنی در آثار سهراب سپهری از دیدگاه خاطره فردی تحت عنوان نوستالژی دوری از وطن (غم غربت) و نوستالژی اجتماعی تحت عنوان شاعران و خاطره جمعی نیز پرداخته شده است.

ریشه‌شناسی نوستالژی

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است، برگرفته از دو سازه یونانی (nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج. این واژه در فرهنگ‌ها این گونه معنی و تعریف شده است:

اندوه‌گینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن. خُزنی که به واسطه میل به دیدار دیار خود تولید شود، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته است. دل‌تنگی به سبب دوری از وطن یا دل‌تنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت (Homesickness) و حسرت گذشته ترجمه کرده اند^(۱).

تعاریف:

نوستالژی: یک احساس طبیعی و عمومی و حتی غریزی در میان نژادها و به طور کلی تمامی انسان‌ها است. به لحاظ روانی زمانی این احساس تقویت می‌شود که فرد از گذشته خود فاصله می‌گیرد. از دیدگاه «آسیب‌شناسی روانی»^(۲) نوستالژی به رؤیایی اطلاق می‌شود که از دوران گذشته پر اقتدار نشأت بگیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبه‌رو می‌شوند یا سلامتشان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند اولین واکنش آنها

راهی برای گریز است. اما در بسیاری از اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز نیابند، بازگشت به گذشته‌ای را آرزو می‌کنند که در آن زندگی پرشکوهی داشته‌اند.

نوستالژی و ادبیات:

نوستالژی از روان‌شناسی وارد ادبیات شده است. و در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته‌ی خویش، گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که به خاطر سپرده است، با حسرت و درد ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد.

نوستالژی در مکتب ادبی رمانتیک:

از اصول مکتب رمانتیک که می‌توان تفکرات نوستالژی را در آن دید، اصل «گریز و سیاحت» است. آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست. (سیدحسینی، ۱۳۶۶:۹۲) در این سیر و سفرهای جغرافیایی و تاریخی طایر فکر نویسنده و شاعر به سرزمین‌ها و نقاط دور دست پرواز می‌کند. در سفر تاریخی، شاعر و نویسنده روح خود را به سوی قرون پراحساس و جلال و جبروت وسطی و رنسانس پرواز می‌دهد که از نظر فریدریش شلگل (Schlegel) «دوره پهلوانان و عشق و افسانه پریان و خالق پدیده‌ای به نام رمانتیسیم بود.» (سه‌یر، ولوی میشل، ۱۳۸۳:۱۳۲) علاوه بر سفرهای جغرافیایی و تاریخی، شاعر و نویسنده رمانتیک سفرهای واقعی نیز دارد و خاطرات این سفرها را در آثار خود منعکس می‌کنند. رمانتیک‌ها در سفرهای رؤیایی خود در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل و بالاخره آن زیبایی مطلوب هستند که هنرمند رمانتیک آرزوی نیل به آن را دارد. این نوستالژی برای «فردوس گم‌شده» اغلب با جستجو برای آنچه گم شده و از کف رفته است، همراه است. «از نظر لوکاج (Lokag) جوانی «عصر طلایی» رمانتیک‌ها نه فقط به گذشته متعلق است، بلکه هدف نیز هست و وظیفه‌ی هر فرد رسیدن به آن است.» (همان: ۱۳۳)

یکی دیگر از مبانی نوستالژی در مکتب رمانتیک، «نوستالژی دوری از بهشت و روح ازلی» است. در این حالت، شاعر احساس می‌کند از اصل خود دور شده است و مانند یک تبعیدی در این «غریبستان» زندگی می‌کند. شلگل شاعر معروف رومانیک در تعریف این احساس می‌گوید: «روح در زیر بید بنان گریان تبعید است. روح که جایگاه معنویت در انسان است به دور از خانه و کاشانه پدری واقعیش در این دنیا زندگی می‌کند.» (سه‌یر و لووی میشل : ۱۳۱) این دیدگاه همان‌طور که الیاده در کتاب «اسطوره، رؤیا و راز» می‌گوید، در میان عرفای جوامع مختلف وجود دارد. مولانا در میان عارفان اسلامی، غربت روح را به زیبایی به تصویر کشیده است. مولانا وجود این عالم را مبتنی بر جهل و نادانی دانسته و تصریح می‌کند که ستون این عالم، غفلت است. مراد از غفلت که در مقابل هوشیاری مطرح می‌شود، سر مست شدن از لذایذ جسمانی و نفسانی است که موجب کوری عقل و سبب اسارت هر چه بیشتر روح می‌گردد. بنابراین پرنده روح آدمی که در قفس جسم و عالم جسمانی اسیر گشته است، اگر در صدد خلاصی و نجات خویش بر نیاید، نشان جهل و غفلت اوست؛

سال‌ها هم صحبتی و همدمی	با عناصر داشت، جسم آدمی
روح او خود از نفوس و از عقول	روح اصل خویش را کرده نکول
از نفوس و از عقول پر صفا	نامه می‌آید به جان که ای بی وفا
یارکان پنج روزه یافتی	روز یاران کهن بر تافتی

(مثنوی، دفتر ششم : ۹۴۴)

در حکایت وکیل صدر جهان که یکی از برجسته‌ترین حکایات مثنوی است، ماجرای غربت و سرگردانی انسان به سبب جدایی او از اصل الهی خویش به زیباترین شکل به تصویر کشیده شده است. وکیل، کنایه از انسان یا روح انسانی است که روزگاری ندیم و مصاحب حضرت حق (صدر جهان) بوده است. ارتکاب گناه، وی را از قرب و هم‌جواری حق دور ساخته است. مدت ده سال دوری از شهر بخارا کنایه از آن است که انسان زمانی که دچار غفلت و بی‌خبری گشته است. وقتی از فراق معشوق

بی تاب گشته و روبه بخارا می آورد، کنایه از آن است که در صدد کسب معرفت بر می آید؛ چرا که بخارا منبع و منشأ علم و معرفت است و معرفت تنها راه نجات انسان می باشد. اگر انسان دارای معرفت و آگاهی باشد، بی تردید روح او دیگر تمایلی به عالم مادی نخواهد داشت و به وطن اصلی خود یعنی عالم نورانی برین متوجه می گردد. (شاهنویان، ۱۳۸۶: ۵۴ و ۵۵) در ایران قبل از اسلام نیز مانویان معتقد بودند؛ «روح ما ذره‌ای از روشنایی است که در کالبد تیره تن اسیر شده، نی دور افتاده از اصل خویش است و باید به جایگاه اصلی خود بازگردد.» (دستغیب: ۲۲۱)

نوستالژی و خاطره:

نوستالژی و خاطره، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. داشتن خاطره برای هر فرد طبیعی است، اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دل‌تنگی می‌کند. این همان حالت روانی است که خاطره شناسان آن را «تراکم خاطره» (Recollection) می‌نامند. طیف دیگر این حالت کمبود خاطره است که روان‌پزشکان آن را «فراموشی» (Forgetting) می‌گویند. خاطره یادآوری گذشته است و عمدتاً مفهوم فردی و شخصی دارد. براین اساس خاطره به دو نوع: خاطره فردی و خاطره جمعی تقسیم می‌شود.

خاطره فردی:

ری (Ray) در مقاله‌ای با عنوان (خاطره، فراموشی و نوستالژی در خانواده درمانی) حس دل‌تنگی را مهم‌ترین عامل تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند. (Ray, 1996, P, 82)

خاطره و یاد کلیه حوادث گذشته که در زندگی ادبا پیش آمده، به شکل بارز در آثار آنها منعکس شده است و برخی از این پیشامدها به گونه‌ای است که شاعر تماماً در فضای آن زمان به سر می‌برد. برای کسی که در جوانی یا پس از آن، از زندگی چندان لذتی نمی‌برد، خاطره روزهای کودکی و بازی‌های آن لذت بخش است.

نیما یوشیج در یادداشتی با عنوان «روزهای بیچگی» چنین می‌نویسد: «چه روزهای خوشی است! هرگز فراموش نمی‌کنم روزهای بیچگی را که به سرعت می‌گذشت. خیالات گوناگون از هر طرف مرا احاطه داشت و به تندی برق در من می‌گشتند. هر خیالی مرا به کار مخصوصی مایل می‌ساخت... خیالات بیچگانه، خیالات مقدسی است. شقاوت و خطاکاری در باطن آنها راه ندارد.» (طاهباز، ۱۳۸۰: ۱۹۳)

فروغ نیز از لحظه‌های شاد و بی‌خیال کودکی، با اشتیاق یاد کرده است. فروغ در شعر «آن روزها رفتند» از دوران نوجوانی و در آستانه جوانی، با حسرت یاد می‌کند: اما در آخرین شعرش از جوانی هم در می‌گذرد و به هفت سالگی می‌رسد؛ - ای هفت سالگی / ای لحظه شگفت عزیمت / بعد از تو هر چه رفت، در انبوهی از جنون و جهالت رفت. / بعد از تو پنجره که رابطه‌ای بود سخت زنده و روشن / میان ما و پرنده / میان ما و نسیم / شکست... / (فرخ زاد، ۱۳۷۸: ۱۴) سهراب نیز، از دوران کودکی به «صفی از نور و عروسک» تعبیر می‌کند؛ - زندگی چیزی بود، مثل یک بارش عید، یک چنار پر سار / زندگی در آن وقت صفی از نور و عروسک بود / یک بغل آزادی بود / (سپهری، ۱۳۷۵: ۱۷۵ و ۲۷۶)

عشق و زندگی عاشقانه و سفرهایی که به نوعی در زندگی فرد تأثیر گذاشته، همه خاطرات فردی است که تکرار آن‌ها به خاطر نارضایتی از وضع موجود است و منجر به ایجاد حس دل‌تنگی می‌گردد.

خاطره جمعی:

«موریس هالبواکس» (M. Halbowax) جامعه‌شناس فرانسوی در کتابی با عنوان «خاطره جمعی» به گونه‌ای عمیق به مفهوم خاطره جمعی توجه می‌کند و جنبه‌های مختلف آن را برمی‌شمارد. وی این واقعیت را یادآور می‌شود که با وجود شخصی بودن خاطره، آن را با دیگران تقسیم می‌کنیم. خاطره‌ای که به اشتراک گذاشته می‌شود، مقامی اجتماعی یابد. اگر من نوعی می‌توانم خاطراتم را بازگو کنم به این دلیل است که بازگو کردن یک عمل اجتماعی است. عملی اجتماعی که آنرا خاطره یکی را به خاطره دیگری

متصل می‌سازد و چیزی را سبب می‌شود که می‌توان آن را تبادل خاطره نامید. یعنی همان چیزی که دیگر فیلسوف آلمانی آن را «پیچیدگی خاطره» می‌نامد. بنابراین عمل بازگو کردن، اولین حلقه ارتباطی میان خاطره فردی و جمعی است. نشانه‌های دیگری نیز از خاطره به عنوان «مایملک جمعی» وجود دارد. مثلاً اکثر خاطرات، خاطراتی شخصی نیستند، بخشی از این خاطرات را از دیگران شنیده‌ایم و یا در خانواده فرا گرفته‌ایم. این خاطره‌ها به حکایت تاریخی جامعه‌ای تعلق دارند که فرد عضوی از آن است. از آن جا که در خاطره جمعی تعداد زیادی از انسان‌ها در آن مشترکند، حس همدردی بیشتری را ایجاد می‌کند. احساس دل‌تنگی و نوستالژی ممکن است نسبت به فرهنگ و اجتماعی در گذشته باشد. مثلاً ایران باستان، صدر اسلام و ... این دل‌تنگی نسبت به سنت و یا گذشته زمانی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در یک جامعه شکل گرفته باشد. در آثار شاعرانی که در این مقاله، موضوع بحث هستند در موارد متعدد به نوستالژی مربوط به خاطرات چه فردی و چه جمعی برمی‌خوریم که هر کدام با زبان شعر آن را بازگو کرده‌اند. به عنوان مثال در باب خاطره جمعی، مهدی اخوان ثالث پیوسته در خاطره جمعی ایران باستان شواهد بسیار دارد.

خاطره جمعی شاعر

یکی از جنبه‌های خاطره جمعی، گذشته دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری هر قومی است و در هر نسلی هنرمندانی هستند که عهد باستان را برتر از روزگار خود می‌دانند و زندگی سنتی را به زندگی جدید ترجیح می‌دهند. مثلاً برخی از مردم عصر رنسانس دل‌تنگی قرون وسطی را داشتند و شاعران عصر مسعود دل‌تنگ بخشش‌های عصر محمودند، و یا کسانی بوده و هستند که از پیشرفت صنعت و تکنولوژی ابراز بیزاری کرده‌اند و ذهنیت خود را با زندگی سنتی و با سادگی آن زمان مشغول و مشغوف ساخته‌اند.

یکی از شاعرانی که در باب خاطره جمعی ایران باستان حساسیت خاصی دارد مهدی اخوان ثالث (م. امید) است. بازگشت اخوان ثالث پیش از آن که به کودکی و به آغاز زندگی باشد تا خود را از مرگ دور کند به گذشته تاریخی وسیع تری است. بازگشت به عهد باستان، به دوران قهرمانان جاودان و اسطوره‌های نامیرا: رستم و زال و زرتشت و مزدک و بخصوص به «اسطوره‌های بازگشت» مانند: سوشیانت و بهرام ورجاوند. اخوان ثالث در «آخر شاه‌نامه» حکایت از رؤیای شاعری می‌کند که دوره زرین تاریخ قوم را به یاد آورده، خود را در آن ملکوت گم شده می‌بیند:

این شکسته چنگ بی قانون / رام چنگ چنگی شوریده رنگ پیر / ... / خویش را
در بارگاه پر فروغ مهر / طرفه چشم انداز شاد و شاهد زرتشت / با پری‌زادی چمان
سرمست / در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند. (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۷۹)

شاعر در ادامه به گذشته درخشان باستانی اشاره می‌کند که امپراتوری ایران کرّ و فرّی داشت:

ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم / شاهدان شهرهای شوکت هر قرن / ما / یادگار
عصمت غمگین اعصاریم. (همان: ۸۳)

به طور کلی، فضای حاکم بر این شعر، نومییدی و در هم ریختگی ارزش هاست که شاعر آن را به صورت شخصی و واقعی به تصویر می‌کشد. شاعر و آوازخوان قوم، چنگی شکسته دارد و قصه غمگین غربت سر می‌دهد. در نتیجه می‌توان گفت که شکست جنبش ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باعث شده که شاعر به گذشته باستانی و تاریخی ایران برگردد و بدین گونه با پناه بردن به گذشته افتخارآمیز، دردهای خود را تسکین بخشد. در واقع بازگشت به گذشته پر افتخار، نوعی اسطوره نجات برای شاعر است؛ او می‌خواهد با این اسطوره سازی که «ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم و یا راویان قصه‌های شاد و شیرینیم» از موقعیت اجتماعی و سیاسی عصر خود و هم‌نسلانش سخن گوید. فریدون مشیری نیز در شعر «خروش فردوسی» با بهره‌گیری از داستان‌های شاه‌نامه به زنده‌سازی اسطوره‌های ایران می‌پردازد و این‌گونه می‌سراید: **دلم برای**

فریدون و کاوه پر می‌زد / حکایت ضحاک / همیشه مایه بی زاری و ملالم بود... /
چه روزها و چه شب‌ها در آسمان و زمین / نگاه من همه دنبال تیر «آرش» بود. /
(مشیری، ۱۳۸۰: ۱۱۳۰)

نوستالژی دوری از وطن (غم غربت)

توربر (Thurber) مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود. (Thurber, 1999, p, 88)

با این حال تعاریف علمی و دقیق‌تر در مورد احساس غربت تنها در بیست سال اخیر ارائه شده است. برای مثال، فیشر (Fisher) و هود (Hood) (۱۹۸۸ - ۱۹۸۷) احساس غربت را حالت هیجانی، انگیزشی، و شناختی پیچیده می‌دانند که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است. اصطلاح احساس غربت، واکنش‌هایی را شامل می‌شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را دربر می‌گیرد. (Archer, 1998, p, 407) دونز (Downs) نیز نشان داده است که فراوان‌ترین تعاریف درباره احساس غربت اشاره به از دست دادن یا آرزوی در خانه بودن، و از دست دادن اعضای خانواده و احساس تنهایی و غمگینی است. (۴)

تیبورگ (tiburg) احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلق افسرده، شکایت جسمانی و نشخوار فکری (Ruminative thoughts) درباره خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود. احساس غربت مفاهیم مشابهی مانند: اضطراب جدایی، غم (grieta) و اندوه و افسردگی (depression) دارد. در نتیجه می‌توان دلایل احساس غربت را چنین بر شمرد:

- جدایی از محیط خانه و زندگی فرد

تغییر مکان دائمی انسان، از دست دادن اعضای خانواده، مشکلات ناسازگاری و احساس تنهایی.

از دست دادن اعضای خانواده، مشکلات سازگاری، احساس تنهایی

اما آنچه که در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد و اغلب روان‌شناسان نیز بر این باورند همان جدایی از محیط خانه (وطن) است. (tiburg, 1997, p, 802)

نشستن در غربت، دوری از دوستان و هم‌زبانان و هم‌دلان موجب می‌گردد که انسان هر روزه و به طور متناوب به گذشته خود بازگردد تا شاید بتواند کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید. غم غربت و دل‌تنگی میهن در افرادی که از وطن خود به دور دست مهاجرت کرده اند، بسیار شدید است. در زمینه ارتباط نوستالژی و مهاجرت، بیللی (Bellelli) و آماتولی (Amatulli) در مقاله «نوستالژی، مهاجرت و خاطره جمعی» توضیح می‌دهند که چگونه نوستالژی با پدیده مهاجرت ارتباط دارد. آنان متذکر می‌شوند که نباید این حس را به سطح فردی تنزل دهیم، بلکه این حس در «حالت جمعی» (interpersonal Level) هم کارکرد دارد. (همان: ۱۰۶) در حوزه ادبیات کلاسیک ما، ناصر خسرو قوی‌ترین قصاید نوستالژیک را سروده است؛

آزده کرد کژدم غربت جگر مرا	گویی زبون نیافت زگیتی مگر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم	صفرا همی برآید از اندوه به سر مرا
...	
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ	جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا

(دیوان ناصر خسرو، قصیده ۶: ۱۱)

قیصر امین‌پور و نوستالژی دوری از وطن

«غربت قیصر» غربت عرفانی است. امین پور به «ابدیت» می‌اندیشد و درد او «درد جاودانگی» است. این درد رنگی از غم، سکوت و خاموشی دارد. او از یک سو «دنیای کویری» را می‌نکوهد و از دیگر سو به «دوست» می‌بالد و خواهان پیوست به بی‌رنگی است. قیصر در منظومه «خسته‌ام از این کویر» دنیای کویری را این‌گونه تفسیر می‌کند:

خسته ام از این کویر، این کویر کور و پیر / این هبوط بی دلیل، این سقوط ناگزیر /
 آسمان بی هدف، بادهای بی طرف / ابرهای سر به راه، بیدهای سر به زیر... / این تویی
 در آن طرف، پشت میله ها رها / این منم در این طرف، پشت میله ها اسیر / دست خسته
 مرا، مثل کودکی بگیر / با خودت مرا ببر، خسته ام از این کویر / (گزیده اشعار، ۱۳۸۶: ۱۱۴)
 چنان که ملاحظه می شود یک سوی غزل، دل‌گیری از این «دنیای کویری» است و
 سویه دیگر غزل، تمنای «رهایی» و پیوستن به بیکرانه‌هاست. در تمامی اشعار زیبایی که
 قیصر در باب «شهید و شهادت» سروده است. این تمنای رستن از دنیا و پیوستن به
 فراخنای «آخرت جاوید» نمایان است.

قیصر، گاه در «نوستالژی دوری از وطن» به یاد زادگاه خود «گتوند» می افتد و از
 ازدحام و رنگ و ریای «شهر» شکوه می کند. غوغای شهر در منظومه «لحظه های
 کاغذی» این گونه تصویر شده است. گویی «شهر» نماد «فصل» است و روستا، نمود
 «وصل»:

خسته‌ام از آرزوها، آرزوهای شعاری / شوق پرواز مجازی، بال‌های استعاری،
 لحظه‌های کاغذی را، روز و شب تکرار کردن / خاطرات بایگانی، زندگی‌های اداری /
 آفتاب زرد و غمگین، پله های رو به پایین / سقف‌های سرد و سنگین، آسمان‌های
 اجاری... / صندلی‌های خمیده، میزهای صف کشیده / خنده‌های لب پریده، گریه‌های
 اختیاری / عصر جدول‌های خالی، پارک‌های این حوالی / پرسه‌های بی‌خیالی،
 نیمکت‌های خماری / (گل‌ها همه آفتاب گردانند: ۹۵)

در واقع زندگی در دوزخ شهر از نگاه قیصر «نماد دنیا» است و حال آن که «روستا» با
 صفا و صمیمیتی که دارد، نمود «آخرت» است. امین پور در «فصل وصل» روستا را این
 گونه وصف می‌کند و خواهان بازگشت به آن است:

... دشت دامانی پر از بابونه داشت / پینه هر دست بوی پونه داشت / تو همان مردی،
 همان مرد قدیم / با تو میراثی است از درد قدیم / ... سرخ کن یأس سفید یاس را / پاک

کن گرد و غبار داس را / خوشه گندم پس از دی می‌رسد / داس تو افسوس، پس کی می‌رسد؟ / بار می‌بندیم سوی روستا / می‌رسد از دور بوی روستا / (گزیده اشعار: ۱۵۵)
در «قطعه خورشید روستا» امین پور باز به «نوستالوژی بازگشت به روستا» برمی‌گردد؛

... از من گذشت / اما دلم هنوز / با لهجه محلی خود حرف می‌زند / با لهجه محلی مردم / با لهجه فصیح گل و گندم / خورشید روستاست / وقتی که باد موج می‌اندازد / در گیسوی طلایی گندمزار / (همان: ۱۲۶)

قیصر امین پور و آرمان‌شهر نوستالژیک

قیصر در آثار خود بارها از «ناکجا آبادهایی» سخن می‌گوید که مطلوب شاعر است، قیصر در منظومه «رفتار من عادی است»، این دنیای آرمانی را این گونه بیان می‌کند:
دیشب دوباره / بی تاب در بین درختان تاب خوردم / از نردبان ابرها تا آسمان رفتم / در آسمان گشتم / و جیب‌هایم را / از پاره‌های ابر پر کردم / جای شما خالی! / یک لقمه از حجم سفید ابرهای سفید، ابرهای تُرد / یک پاره از مهتاب خوردم / (همان: ۷۹)
قیصر مانند سهراب سپهری که می‌گوید:

من ندیدم دهشان / بی گمان پای چپرهاشان جای پای خداست / ماهتاب آنجا می‌کند روشن پهنای کلام / بی گمان در ده بالادست، چینه‌ها کوتاه است / غنچه‌ای می‌شکفتد، اهل ده باخبرند / چه دهی باید باشد! / کوچه باغش پر موسیقی باد / مردمان سررود، آب را می‌فهمند / گل نکردندش، ما نیز / آب را گل نکنیم / (هشت کتاب، ۱۳۷۴: ۳۴۷)
او نیز «روستا» را نماد این آرمان‌شهر می‌داند و می‌سراید:

نام تو چیست؟ / غوغای رودخانه همسایگی است / وقتی به شیب درّه / سرازیر می‌شود / نام تو روستاست / شب‌ها که سقف خواب مرا / قورباغه‌ها / هاشور می‌زنند / (گزیده اشعار: ۸۷)

در قطعه «خاطره» قیصر از این که هنوز به این «آرمان‌شهر نرسیده است، افسوس می‌خورد:

با گریه‌های یکریز / یکریز / مثل ثانیه‌های گریز / با روزهای ریخته / در پای باد / با هفته‌های رفته / با فصل‌های سوخته / با سال‌های سخت / رفتیم و / سوختیم و / فرو ریختیم / با اعتماد خاطره‌ای در یاد / اما / آن اتفاق ساده نیفتاد / (همان: ۴۲)

قیصر و نوستالژی کودکی

قیصر در «کودکی‌ها» به این نوستالژی برمی‌گردد و دنیای «ساده» و «بی‌ریای» کودکی را این گونه وصف می‌کند:

کودکی‌هایم اتاقی ساده بود / قصه‌ای، دور اجاقی ساده بود / شب که می‌شد، نقش‌ها جان می‌گرفت / روی سقف ما که طاقی ساده بود / می‌شدم پروانه، خوابم می‌پرید / خواب‌هایم اتفاقی ساده بود / زندگی دستی پر از پوچی نبود / بازی ما جفت و طاقی ساده بود / قهر می‌کردم به شوق آشتی / عشق‌هایم اشتیاقی ساده بود / ساده بودن عادتی مشکل نبود / سختی نان بود و باقی ساده بود / (همان: ۱۱۱)

در «کودکی‌های ۲» قیصر از دنیای کوچک اما پاک کودکی این گونه سخن می‌گوید:
من بودم و اوج بال من، کودکی‌ام / دریا دریا زلال من، کودکی‌ام / دنباله بادبادکی در کف باد / من بودم و بی خیال من، کودکی‌ام / (دستور زبان عشق، ۱۳۸۶: ۹۳)
قیصر، گاه از کودکی خود به یاد کودکی بی پدر می‌افتد که پدرش در جبهه‌ها به شهادت رسیده است؛

کودک / با گریه‌هایش در حیاط خانه بازی می‌کند / مادر، کنار چرخ خیاطی / آرام رفته در نخ سوزن / عطر بخار چای تازه / در خانه می‌پیچید / صدای در! / «شاید پدر!» / (همان: ۱۶)

قیصر امین پور در «نوستالژی کودکی» اغلب به دل بستگی‌های کودکانه و بازی‌های این دوران نیز توجه کرده است:

باد بازی‌گوش / بادبادک را / بادبادک / دست کودک را / هر طرف می‌بُرد / کودکی‌هایم / با سخن نازک به دست باد / آویزان. (همان: ۱۹)

قیصر و بازگشت به نوستالژی جوانی

از آنجا که نوجوانی و جوانی قیصر در دورانی از کوران مبارزه با استبداد و استثمار گذشته است. گاه قیصر در بازگشت به نوستالژی جوانی به مبارزات این دوران اشاره می‌کند و با فخر و شادکامی از این زمان یاد می‌کند. او در غزل زیبای «اگر دل دلیل است...» این گونه این دوران را به یاد می‌آورد:

سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم / ولی دل به پاییز نسپرده‌ایم / چو گلدان خالی، لب پنجره /
پر از خاطرات ترک خورده‌ایم / اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم / اگر خون دل بود، ما
خورده‌ایم / اگر دل دلیل است، آورده‌ایم / اگر داغ شرط است، ما بوده‌ایم / اگر دشمنه
دشمنان، گردنیم! / اگر خنجر دوستان، گرده‌ایم! / گواهی بخواهید، اینک گواه: /
زخم‌هایی که نشمرده‌ایم / ولی سربلند و سری سر به زیر / از این دست عمری به سر
برده‌ایم / (گزیده اشعار: ۱۲۱)

قیصر و نوستالژی یاد مرگ

مرگ و یاد کردن آن یکی از دغدغه‌های اصلی نوستالژیک قیصر امین‌پور است. علاوه بر «مرگ سرخ» که ویژه شهادت است. مرگ به شکل کلی نیز بازتاب فراوانی در سروده‌های قیصر امین‌پور دارد. در باب «مرگ سرخ» گوید:

افتاد / انسان که برگ / - آن اتفاق زرد- / می‌افتد / افتاد / انسان که مرگ / - آن اتفاق
سرد- / می‌افتد / اما / او سبز بود و گرم که / افتاد / (همان: ۱۳۸)

از نگاه قیصر، ما مرگ را در نمی‌یابیم ولی او ما را در می‌یابد:

ما / در تمام عمر تو را در نمی‌یابیم / اما / تو / ناگهان / همه را در می‌یابی! / (گل‌ها همه
آفتاب‌گردانند: ۵۸)

انسان هیچ‌گاه از یاد مرگ و بی‌حس مرگ زندگی نکرده است. قیصر در «جرأت دیوانگی» گوید:

مردن چقدر حوصله می‌خواهد / بی‌آنکه در سراسر عمرت / یک روز یک نفس /
بی‌حس مرگ زیسته باشی! / (گزیده اشعار: ۷۳)

قیصر در قطعه زیبای « حسرت همیشگی » باز به این نوستالژی برمی‌گردد:

حرف‌های ما هنوز ناتمام... / تا نگاه می‌کنی: / وقت رفتن است / باز هم همان
حکایت همیشگی! / پیش از آن که باخبر شوی / لحظه عزیمت تو ناگزیر می‌شود /
آی... / ای دریغ و حسرت همیشگی: / ناگهان / چقدر زود / دیر می‌شود / (همان: ۹۰)

نتیجه‌گیری:

نوستالژی پیوند عمیقی با نقد روانی دارد. سرچشمه بسیاری از اشعار نوستالژیک را باید در درون افراد جستجو کرد. احساس غربت، خاطره، آرمان، مهاجرت، غم، اندوه و افسردگی از مصادیق آشکار نوستالژی هستند. قیصر امین پور به عنوان شاعری عارف مسلک، دارای دیدگاه‌های مشخص نوستالژیکی است. اولاً قیصر در پی یافتن شهری آرمانی است که نماد آرامش، صلح و صفاست. و از جانب دیگر به خاطره جمعی نوستالژی مهاجرت و دوری از دنیای فانی روی می‌آورد. البته تلقی قیصر از «وطن»، وطنی آرمانی است. وطن او جایی است که بتواند در آنجا به جاودانگی برسد.

ثانیاً آن که با نقبی به دوران کودکی خود که دوران بی‌رنگی و صفای معصومانه است، نگاهی حسرت‌بار بر گذشته خوش کودکی می‌افکند و خواهان بازگشت به دوران کودکی و بی‌رنگی می‌شود. ثالثاً در عرفان همواره نیرویی درونی وجود دارد که سالک را وا می‌دارد تا همواره به یاد «معشوق ازلی» باشد. این نیرو نوعی حُزن می‌آفریند، که ریشه در نهاد شخص دارد و همین اندوه مقدس، شخص را متوجه «محبوب ازلی» می‌کند. بی‌گمان این غم و اندوه، ریشه در غربت انسان در این خاکدان دارد. و زمانی به اوج می‌رسد که احساس جدایی از جایگاه اصلی خود یعنی همان بهشت و روح ازلی بر انسان غلبه پیدا نماید.

پی‌نوشت:

۱- معنی لغوی و اصطلاحی «نوستالژی» از فرهنگ‌های، انوشه، لاروس، آکسفورد و نیز کتاب‌های لاتین که در کتاب نامه به آنها اشاره شده، نقل شده است.

۲ - *Psychopathology* که به آن «روان‌شناسی مرضی» یا «روان‌شناسی رفتارهای غیرعادی» نیز اطلاق می‌شود. دانشی است که با استفاده از روش‌ها، مفاهیم، اصول، قوانین و کشفیات علوم روان‌شناسی و روان‌پزشکی به شناخت رفتارهای غیرعادی انسان می‌پردازد. (شاملو: ۱۱)

قسمت‌هایی از مقدمه مقاله از پایان‌نامه مقطع دکتری خانم دکتر معصومه خدادادی نقل شده است.

منابع و مأخذ:

الف) منابع فارسی:

- ۱- امین پور، قیصر: (۱۳۶۳)، در کوچه آفتاب، تهران: مروارید.
- ۲- _____ (۱۳۶۳)، تنفس صبح، تهران: مروارید.
- ۳- _____ (۱۳۶۵)، ظهر روز دهم، تهران: مروارید.
- ۴- _____ (۱۳۶۸)، مثل چشمه، مثل رود، تهران: مروارید.
- ۵- _____ (۱۳۷۲)، آینه های ناگهان، تهران: مروارید.
- ۶- _____ (۱۳۷۵)، آینه‌های ناگهان ۲، تهران: مروارید.
- ۷- _____ (۱۳۷۵)، به قول پرستو، تهران: مروارید.
- ۸- _____ (۱۳۷۸)، گزیده اشعار، تهران: مروارید.
- ۹- _____ (۱۳۸۰)، گل‌ها همه آفتاب‌گردانند، تهران: مروارید.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۰)، دستور زبان عشق، تهران: مروارید.
- ۱۱- انوری، حسن: (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن؛ ۷ جلد، تهران: سخن.
- ۱۲- اخوان ثالث، مهدی: (۱۳۶۹)، آخر شاه‌نامه، تهران: مروارید، چ نهم.
- ۱۳- انوشه، حسن: (۱۳۷۶)، فرهنگ نامه ادبی فارسی؛ ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- ۱۴- براهنی، رضا: (۱۳۷۱)، طلا در مس؛ ۳ جلد، تهران: ناشر نویسنده.
- ۱۵- پورافکاری، نصرت‌اله: (۱۳۷۶)، فرهنگ جامع روان‌شناسی و روان‌پزشکی؛ تهران: فرهنگ معاصر، چ دوم.
- ۱۶- ترابی، ضیاء‌الدین: (۱۳۷۶)، سهرابی دیگر، تهران: مینا، چ دوم.
- ۱۷- دستغیب، عبدالعلی: (۱۳۷۳)، نگاهی به مهدی اخوان ثالث؛ تهران: مروارید.
- ۱۸- دیوان ناصر خسرو، (۱۳۶۸)، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، چ دوم.
- ۱۹- راس، آلن آ (۱۳۷۵)، روان‌شناسی شخصیت، ترجمه سیاوش جمال فر تهران: روان، چ دوم.
- ۲۰- سید حسینی، رضا: (۱۳۶۶)، مکتب‌های ادبی، تهران: نیل، چ سوم.
- ۲۱- سپهری، سهراب: (۱۳۷۴)، هشت کتاب، تهران: کتاب‌خانه طهوری، چ سیزدهم.
- ۲۲- _____: (۱۳۸۲)، اتاق آبی، تهران: کتاب‌خانه طهوری، چ سیزدهم.
- ۲۳- شاتوبریان: (۱۳۶۹)، آتالا و رنه؛ ترجمه میرجلال‌الدین کزازی؛ تهران: مرکز، چ سوم.
- ۲۴- شاملو، سعید: (۱۳۷۵)، آسیب‌شناسی روانی؛ تهران: رشد، چ ششم.
- ۲۵- طاهباز، سیروس: (۱۳۸۰)، زندگی و شعر نیما یوشیج؛ تهران: ثالث.
- ۲۶- عماد، حجت: (۱۳۷۸)، به باغ همسفران، تهران: کتاب خوب.

- ۲۷- _____: (۱۳۸۰)، *مجموعه اشعار نیما یوشیج*؛ تهران: نگاه، چ پنجم.
- ۲۸- فرخزاد، فروغ: (۱۳۷۶)، دیوان اشعار، تهران: مروارید، چاپ پنجم.
- ۲۹- فرهنگ آکسفورد (انگلیسی به انگلیسی): (۱۹۹۳)، A. S. Hornboy، انگلیس: دانشگاه آکسفورد، چ چهارم.
- ۳۰- فرهنگ لاروس: (۱۹۸۹-۱۹۸۷ م)، (فرانسه به فرانسه)، ۵ جلد، پاریس: بی‌تا.
- ۳۱- نفیسی، سعید: (۱۳۷۱)، *فرهنگ فرانسه - فارسی*؛ ۲ جلد، تهران: صفی‌علیشاه.
- ۳۲- مشیری، فریدون (۱۳۸۰)، *بازتاب نفس صبح دمان*، دو جلد، تهران: چشمه.
- ۳۳- یوسفی، غلامحسین: (۱۳۷۴)، *چشمه روشن*؛ تهران: علمی و فرهنگی، چ ششم.
- ۳۴- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۷)، *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی، چ چهارم.
- ۳۵- (۱۳۷۹)، *روح و زندگی*، ترجمه لطیف صدقیانی، تهران: جامی.

مقالات:

- ۱- ریکور، پل: (۱۳۷۴)، *خاطره، تاریخ و فراموشی*، فصل‌نامه گفتگو، شماره ۸، تابستان ۸۲.
- ۲- سه‌یر، رابرت / لووی، میشل: (۱۳۸۳)، *رومانتیسیم و تفکر اجتماعی*، «ارغنون» تهران: شماره ۲، سازمان چاپ.
- ۳- شاهنگیان، نوری سادات: (۱۳۸۶) نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ویژه ادبیات و زبان دوره جدید، شماره ۲۱ (پیاپی ۱۸، بهار ۸۶)

ب) منابع انگلیسی:

1. Archer, J., Irland, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. (1998). Duration of Homesickness Scale. *British Journal of Psychology*, 89, 205.
2. Downs, J. (2002). Adapting to secondary and boarding school: self-concept, place identity and homesickness. *Driving International Research* Agerdas, James cook .
3. Fisher, S., and Hood, b. (1988). Vulnerability factors in the transition to university: Self-reported mobility history and sex differences as factors in psychological disturbance. *British Journal of psychology*, 79, 309.
4. Fisher, S., and Hood, b. (1987). The stress of transition to university: a longitudinal study of psychological disturbance, absent-mindedness and vulnerability to homesickness. *British Journal of psychology*, 78, 425.
5. Ray, yveline, memoire, oubliette, nostalgiaen thrapie: va demander a mammy, elle te recontera, 1996, Journal-Article.
6. Vantilburg, M. A. L. (1997). The psychological context of homesickness. In M. A. L. Vantilborg & A. J. J. M. Vingerhoets (Eds.), *Psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress*, 39. Tilburg. Tilburg University press.